

به نام خداوند جان و خرد

با من همراه شو



www.ketab.ir

نویسنده:

کبری علیزاده



سرشناسه	۱۳۸۹: ۳، ۱۰۵-۱۱۳
عنوان و نام پدیدآور	با من همراه شو/ نویسنده کبری علیزاده.
مشخصات نشر	تهران: تر آوا، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۲۲۲ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵، م. م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۳۴۷-۵۱۰-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیفا
موضوع	علی‌زاده، کبری. ۱۳۵۹ اسفند - -- خاطرات
موضوع	سرطان -- ایران -- بیماران -- خاطرات
موضوع	Cancer -- Iran -- Patients -- Diaries
رده بندی کنگره	RC۵۶۲/۶
رده بندی دیویی	۶۱۶/۲۹۰۰۴۹۹
شماره کتابشناسی ملی	۷۵۴۱۴۶۹
وضعیت رکورد	فیفا



نام کتاب: با من همراه شو

نویسنده: کبری علیزاده

طرح روی جلد: سمانه شیری دهکردی

ناشر: تر آوا

شماره‌ی نشر: ۶۶۸

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۷-۵۱۰-۶

قیمت: ۸۰,۰۰۰ تومان

نشر تر آوا: اهواز - کیانپارس - خیابان نهم غربی - پلاک ۱۲۸

نمابر: ۰۹۱۶۱۱۳۶۷۸۵ همراه: ۰۶۱۳۳۹۰۳۷۱۴

Taravapublication@yahoo.com

فروشگاه اینترنتی: www.tarava.com



@taravapub

حق چاپ و نشر مخصوص نویسنده است.

مقدمه

داشتن یک دفتر خاطرات آرزوی دیرینه‌ی دوست‌داشتنی اما دست‌نیافتنی من از دوران کودکی تا بزرگسالی بود. بارها اقدام به نوشتن کرده‌بودم اما خیلی زودتر از آن‌چه فکر می‌کردم دست از نوشتن می‌کشیدم و از تحقق آرزوی شیرینم منصرف می‌شدم. گویی هر لحظه نیرویی از درون مرا از نوشتن باز می‌داشت، حتی برای ثبت معمولی‌ترین رخدادهای زندگی.

همیشه سکوت را دوست داشتم، هرچند نگاهم پر از ناگفته‌ها بود. درون‌گرایی بیش‌از اندازه‌ی من باعث شده بود، بیان کردن احساسات و عواطف و افکار درونی‌ام آن قدر برایم سخت شود که حتی در حضور یک دفتر بی‌جان هم نتوانم حرف دلم را بازگو کنم تا با نوشتن، به آن دفتر جانی تازه دهم.

وسواسی عجیب برای حفظ آن سکوت اشتباه که قلبم را به صندوقچه‌ای پر از ناگفته‌ها و غم‌ها و ترس‌هایی پرتنش تبدیل کرده بود. تا آن‌که بالاخره در پرچالش‌ترین دوران زندگی‌ام به آرزوی رؤیایم دست یافتم. همان چالش رازآلودی که تمام معادلات ذهنی و باورهای روحی مرا تغییر داد و از من یک من دیگر ساخت.

رخدادن یک اتفاق ناگوار و باورنکردنی، آرام‌وایی صدا این تسلیم را شکست و من در اوج بهت و اضطراب، در سخت‌ترین روزهای زندگی‌ام، همان روزهایی که حتی توان لازم برای نوشتن نداشتم، قلم در دست گرفتم و اقدام به خلق یک دفتر خاطرات کردم.

با مرور زمان و اضافه شدن هر صفحه به صفحات نوشته شده‌ی آن دفتر قصه‌ای شکل گرفت که رسالتی عظیم را بر دوش خسته از رنج من می‌گذاشت. قصه‌ی یک نبرد واقعی با فراز و فرودهای بسیار آن‌هم در حالی که هنوز شروع نکرده کم آورده بودم و با شکستی جانکاه فقط یک قدم فاصله داشتم که روزگار مرا وارد یک بازی دیگر کرد. یک بازی سخت با قوانینی عجیب و همه‌گیر.

روزهای اول فقط برای آرام کردن خود می‌نوشتم و سیاهی‌های روزگار را با سپیدی آن دفتر تاب می‌آوردم، به قلم و دفتر پناه می‌بردم تا آستانه‌ی تحملم را بالا ببرم و از ادامه‌ی راه باز نمانم.

اما با گذشت زمان و بدست آوردن تجربیاتی گران‌بها که لحظه‌به‌لحظه در آن دفتر

ثبت می‌شد، راهی که آغازش دست من نبود اما چگونه طی کردنش تحت خواست و اراده‌ی من بود؛ هدفمند شد و آن قدر ادامه پیدا کرد که به چاپ این کتاب ختم شد. انتهایی که تازه اول ماجرا بود.

نوشته‌های ساده‌ای که جهان‌بینی‌ام را تغییر داد و نگاهم به دنیا و چیزی که من از آن می‌خواستم را عوض کرد. حس ارزشمند نوع دوستی را در من نهادینه کرد و باعث شد تا در اوج ناباوری، خصوصی‌ترین و رازآلودترین اتفاقات زندگی‌ام را چنان رسانه‌ای کنم که هر کسی در هر موقعیتی با هر دین و مذهب و ملیتی با هر اندازه فاصله‌ی زمانی و مکانی نسبت به من، بتواند با من همراه شود، تنها به این نیت که بتوانم دستی را بگیرم و دلی را شاد کنم.

و تو نمی‌دانی یادآوری آن خاطرات تلخ بر من چه سخت گذشت. به رشته‌ی تحریر هر آوردن و مرور دوباره‌ی آن همه رنج، گاه چنان مرا مستأصل می‌کرد که از دفتری که مقابلم بود وحشت می‌کردم و آرزوی داشتن فرسنگ‌ها فاصله با آن را داشتم، اما شادی تقسیم نتایج شیرین یک موفقیت بزرگ و منحصربه‌فرد، چنان در من قوی و زنده بود که خودم را پای میز کارم غل‌وزنجیر کرده و هر لحظه وجدانم را بیدار نگه داشتم و رسالتم را چون چراغی فروزان در انتهای راهی پر فراز و نشیب قرار دادم تا از آن نور و گرم بگیرم، دوام بیاورم و کار را تمام کنم.

پس نوشتم و از نوشتن خسته نشدم تا قصه‌ی بزرگ‌ترین راز زندگی‌ام را در حالی به چاپ برسانم که حتی نزدیک‌ترین افراد زندگی‌ام از آن بی‌خبرند. اما من سخاوتمندانه با تبدیل آن دل‌نوشته‌ها به یک کتاب، تمام مردم جهان را با خود همراه کرده‌ام تا وظیفه‌ام را جامعه‌ی عمل بپوشانم. همان وظیفه‌ی مخاطره‌آمیزی که باور دارم از جانب پروردگاری دانا بر عهده‌ی من گذاشته شده است.

و اکنون این کتاب، "بزرگ‌ترین دارایی من است" کتابی که چهار سال در اوج احساس مسئولیتی سنگین برای نوشتن آن وقت و انرژی گذاشتم.

پس با احساس رضایتی شیرین از اعماق قلبی که دغدغه‌ی کمک به هم‌نوع را دارد آن را در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم نگاه گرم‌تان می‌کنم.